A reflection on the effects and consequences of the regulatory government on the fundamental rights of citizens

Ali Taheri[1],Sara khakpoor[2]

1. Assistant Professor of Public Administration, Faculty of Management and Economics, Imam Hossein University (AS), alitaheri.sharif@gmail.com (corresponding author).

2. Law researcher, Master of Private Law, University of Islamic Religions and Religions, sarakhakpor12@gmail.com.

Date Received 2022/4/14
Date of correction2022/6/9
Date of Release 2022/6/28

Abstract

The emergence of regulatory governments since the early 1980s has brought about one of the most extensive and profound changes in a wide range of governments. The main question of the current research is that the emergence and establishment of regulatory governments have brought about any destructive effects or consequences in relation to the fundamental rights of citizens. In this article, we have first briefly reviewed the concept, theoretical background, characteristics and policies emerging from regulatory governments, which are sometimes called new public management, and then while examining the consequences of the establishment of such governments in relation to the rights of citizens, we have concluded that regulatory governments have had an adverse effect on providing the basic needs of citizens, their enjoyment of justice and fairness and participation in political affairs, the publicness of public services and the benefit of a healthy environment.

In these surveys, citing reliable and international published researches and statistics, and using the descriptive-analytical method, we have shown that the implementation of the policies related to regulatory governments may have dire results in relation to fundamental rights of the citizens. Finally, suggestions are also provided to improve such effects and consequences.

Key words:regulatory government,new public management, fundamental rights, privatization, market orientation, neoliberalism

Copyright© 2021, the Authors This open-access article is published under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International License which permits Share (copy and redistribute the material in any medium or format) and Adapt (remix, transform, and build upon the material) under the AttributionNonCommercial terms.

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-10]

[DOI: 10.52547/qjal.9.31.118]

فصلنامه حقوق اداری
سال نهم، تابستان ۱۴۰۱، شماره ۳۱
مقاله علمی پژوهشی

تأملی بر آثار و پیامدهای دولت تنظیم‌گر بر حقوق بنیادین شهروندان

علی طاهری[۱]؛ سارا خاکپور[۲]

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۱/۲۵
تایخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۴/۰۷

چکیده

ظهور دولت‌های تنظیم‌گر یا مقررات‌گذار از اوایل دهه‌ی هشتاد میلادی یکی از گسترده‌ترین و عمیق‌ترین تحولات را در طیف وسیعی از دولت‌ها به وجود آورده است. پرسش اصلی پژوهش حاضر آن است که ظهور و استقرار دولت‌های تنظیم‌گر چه آثار یا پیامدهای مخربی در ارتباط با حقوق بنیادین شهروندان به همراه داشته است؟ در مقاله‌ی حاضر ابتدا مفهوم، پیشینه‌ی نظری، ویژگی‌ها و سیاست‌های برآمده از دولت‌های تنظیم‌گر را که گاه با عنوان مدیریت دولتی نوین نیز خوانده می‌شود به اختصار مرور کرده‌ایم، سپس ضمن بررسی پیامدهای استقرار چنین دولت‌هایی در ارتباط با حقوق شهروندان چنین نتیجه گرفته‌ایم که دولت‌های تنظیم‌گر تأثیر معکوسی بر تأمین نیازهای اساسی شهروندان، بهره‌مندی آنها از عدالت و انصاف و مشارکت در امور سیاسی، همگانی بودن خدمات عمومی و بهره‌مندی از یک محیط زیست سالم داشته‌اند. در این بررسی‌ها با استناد به پژوهش‌ها و آمارهای منتشر شده‌ی معتبر و بین‌المللی و با بهره‌گیری از روش توصیفی- تحلیلی نشان داده‌ایم که پیاده‌سازی سیاست‌های مربوط به دولت‌های تنظیم‌گر می‌تواند چه نتایج وخیمی در ارتباط با حقوق بنیادین شهروندان به همراه داشته باشد. در نهایت، پیشنهادهایی نیز برای بهبود چنین آثار و پیامدهایی ارائه شده است.

واژگان کلیدی: دولت تنظیم‌گر، دولت مقررات‌گذار، مدیریت دولتی نوین، حقوق بنیادین، خصوصی‌سازی، بازارگرایی، نئولیبرالیسم

۱. استادیار مدیریت دولتی، دانشکده مدیریت و اقتصاد، دانشگاه جامع امام حسین (ع)، تهران، ایران. (نویسنده مسئول).
alitaheri.sharif@gmail.com
۲. پژوهشگر حقوق، کارشناسی ارشد حقوق خصوصی، دانشگاه ادیان و مذاهب اسلامی، تهران، ایران.
.sarakhakpor12@gmail.com

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-10]

[DOI: 10.52547/qjal.9.31.118]

مقدمه

بیش از سه دهه از ظهور رویکردی نوین به دولت و مدیریت دولتی می‌گذرد. رویکردی که با عناوین مختلفی همچون «تاچریسم» «مدیریت‌گرایی»؛ «مدیریت دولتی نوین»؛ «اداره‌ی امور دولتی بر اساس منطق بازار»؛ «بازآفرینی دولت»؛ «دولت نئولیبرالی»؛ «دولت تنظیم‌گر» و ... از آن یاد می‌شود.

اگرچه وجود نام‌های گوناگون برای این رویکرد مدیریتی نوظهور، نشانگر دیدگاه‌های مختلف درباره‌ی آن است، با این وجود، همه‌ی این‌ها در نکاتی نیز اشتراک دارند. (هود، ۱۹۹۱: ۱۵) مباحث مدیریت دولتی نوین را دارای هفت ویژگی مشترک می‌داند: بهره‌گیری از مدیریت حرفه‌ای در بخش دولتی، تعیین معیارها و اندازه‌گیری صریح عملکرد، تأکید بیشتر بر کنترل خروجی‌ها به‌جای دستورالعمل‌ها، تجزیه‌ی سازمان‌های بزرگ دولتی به واحدهای مستقل بر پایه‌ی محصول، حرکت به سوی ایجاد رقابت بیشتر در بخش دولتی با استفاده از مکانیزم قراردادهای کوتاه مدت و مناقصات دولتی، بهره‌گیری از روش‌های مدیریتی بخش خصوصی در بخش دولتی، نظم و صرفه‌جویی با کاستن از هزینه‌های مستقیم، منضبط نمودن کارکنان و محدود ساختن سایر هزینه‌ها در حد هزینه‌های بخش خصوصی. آزبورن و گیبلر (۱۹۹۲) نیز ده اصل را به عنوان اصول «بازآفرینی دولت» ذکر کرده‌اند که عبارتند از: سکان‌داری به جای پارو زدن، توانمندسازی به‌جای خدمت‌رسانی، تزریق رقابت به فرآیند خدمت‌رسانی، تمرکز بر رسالت‌ها به جای محصور شدن در اجرای صرف قوانین و مقررات، پیامدگرایی، تحقق خواست مشتری به جای تأمین نیازهای بوروکراسی، کسب درآمد به جای صرف هزینه، پیشگیری به جای درمان، گذار از نظام سلسله مراتبی به مشارکت و کار تیمی و در نهایت، بازارگرایی. (هیز و کرنی، ۱۹۹۷: ۱۲) ویژگی‌های این رویکرد به دولت را در پنج سر فصل خلاصه نموده‌اند: کوچک‌سازی و کاهش اندازه و قلمروی دخالت‌های دولت، مدیریت‌گرایی به معنای استفاده از اصول کسب وکار و مدیریت بخش خصوصی در دولت، تمرکز زدایی، بوروکراسی‌زدایی به‌منظور ساختاردهی مجدد به دولت و سازمان‌های دولتی بر مبنای تأکید بر نتایج به جای فرآیندها و در نهایت خصوصی‌سازی. (هیوز، ۲۰۰۳: ۴۴) ویژگی‌های مشترک رویکرد تنظیم‌گری و سکان‌داری به جای پارو زدن را فارغ از عناوین مختلفی که برای آن ذکر شده است شامل شش مورد می‌داند: نخست توجه بیشتر به دستیابی به نتایج و مسئولیت فردی مدیران در قبال آن، دوم فاصله گرفتن از دیوان‌سالاری سنتی برای افزایش انعطاف‌پذیری مقررات و شرایط استخدامی سازمان‌ها و کارکنان، سوم، تعیین روشن اهداف سازمانی و فردی و سنجش دستیابی به آنها از طریق شاخص‌های عملکردی، چهارم کارگزاران بلندپایه تعهد سیاسی بیشتری به دولت مستقر دارند نسبت به حالت سنتی که بر بی‌طرفی سیاسی کارگزاران سطح بالای دولتی تأکید می‌شد، پنجم، تفکیک میان سکان‌داری و پارو زدن، ششم، کاهش وظایف و کوچک‌سازی دولت از طریق

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-10]

[DOI: 10.52547/qjal.9.31.118]

خصوصی‌سازی و سایر شیوه‌های بازاری و قراردادی. نویسندگان دیگری نیز نظیر گرونینگ (۲۰۰۱)، پولیت (۲۰۰۳)، فردریکسون (۱۹۹۹)، شمس‌الحق (۱۹۹۹)، دنهارت و دنهارت (۲۰۰۷) در نوشته‌های خود تلاش کرده‌اند تا ویژگی‌های حاکم بر دولت تنظیم‌گر و تفاوت آن با سایر مفاهیم نظیر دولت رفاه را بر شمارند. ما در مقاله‌ی حاضر بر ویژگی‌هایی که در تحلیل نویسندگان و متفکران بیشتر مورد توجه و تأکید قرار گرفته‌اند نظیر خصوصی‌سازی، بازارگرایی، مقررات‌زدایی، کوچک‌سازی دولت، برون‌سپاری وظایف، مشتری‌انگاری شهروندان و اعطای استقلال مدیریتی به سازمان‌های دولتی تمرکز داشته‌ایم. شعار و ادعای اصلی در ظهور دولت‌های تنظیم‌گر، خلق دولتی بود که با هزینه‌ی کمتری، می‌تواند خدمات بهتری ارائه کند و رضایت شهروندان را بیش از پیش جلب نماید حال آنکه به بیان کریستوفر هود (۲۰۱۵) که زمانی خودش از نظریه‌پردازان دولت‌های تنظیمی به شمار می‌رفت، تجربه‌ی سه دهه پیاده‌سازی اصول و سیاست‌های مربوط به دولت‌های تنظیم‌گر در بریتانیا، نه تنها موجب کاهش هزینه‌های دولتی نشد، بلکه نارضایتی در میان شهروندان را نیز تشدید نموده است (هود و دیکسون، ۲۰۱۵: ۱) به این ترتیب، پرسشی که مطرح می‌شود آن است که آیا ظهور و استقرار دولت‌های تنظیم‌گر موجب تقویت حقوق بنیادین شهروندان شده‌اند یا آثار مخربی برای آن به دنبال داشته‌اند؟ پاسخ به این پرسش از این نظر برای ما می‌تواند واجد ارزش باشد که به‌نظر می‌رسد از ابتدای دهه هفتاد شمسی، سیاست‌های مربوط به دولت‌های تنظیم‌گر در نظر و عمل مدیریت دولتی ایران حاکم شده‌اند، امری که به ویژه پس از ابلاغ سیاست‌های خصوصی‌سازی تشدید شده و روح آن در قوانینی نظیر قانون مدیریت خدمات کشوری مصوب ۱۳۸۶ تجلی یافته است. بر همین اساس، در ادامه ابتدا مروری کرده‌ایم بر دلایل و چرایی ظهور دولت‌های تنظیم‌گر که در ادبیات موضوع علوم سیاسی و همچنین مدیریت دولتی از آن به نهضت مدیریت دولتی نوین نیز تعبیر شده است؛ زیرا باور داریم که پرداختن به این موضوع از نظر دستیابی به نگاهی جامع جهت ارزیابی آثار و پیامدهای این نهضت در ارتباط با حقوق بنیادین مصرح در قانون اساسی لازم و ضروری است. سپس نتایج و پیامدهای مخرب این نهضت بر حقوق بنیادین کاویده شده است. در انتها نیز پیشنهادهایی جهت کاهش آثار مخرب مدیریت دولتی نوین و دولت‌های تنظیم‌گر در ارتباط با حقوق بنیادین شهروندان ارائه شده است. لازم به ذکر است در این مقاله، گزاره‌ی «مدیریت دولتی نوین» برای اشاره به رویکرد حاکم بر دولت‌های تنظیم‌گر استفاده شده است.

۱. چرایی ظهور دولت‌های تنظیم‌گر و شکل‌گیری نهضت مدیریت دولتی نوین

درباره‌ی چرایی ظهور دولت‌های تنظیم‌گر، شکل‌گیری و فراگیر شدن مدیریت دولتی نوین، توضیحات مختلفی وجود دارد. هود (۱۹۹۱: ۶) در این باره می‌نویسد: «هیچ توضیح یا تفسیر پذیرفته

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-10]

[DOI: 10.52547/qjal.9.31.118]

شده‌ی واحدی درباره‌ی اینکه چرا مدیریت دولتی نوین[۱](NPM) مورد موافقت قرار گرفت و فراگیر شد، وجود ندارد.» وی چهار دلیل ممکن برای این امر بیان می‌کند: «نخست، شیوع یافتن آن به عنوان یک مد رایج ناپایدار و گذرا، دوم، پدیده‌ی بارپرستی[۲] یعنی باور به این ایده که به‌رغم شکست‌های مکرر، موفقیت‌های چشمگیر می‌توانند از طریق عمل به انواع به‌خصوصی از آئین‌های مدیریتی حاصل شوند، سوم، برخی NPM را به‌عنوان یک ترکیب تاریخی از دیدگاه‌های متضاد تفسیر می‌کنند، در یک طرف این ترکیب ایده‌ی توسعه‌ی اقتصادی دولت‌محور قرار دارد و در سوی دیگر آن، اقتصاد لیبرال، چهارم، دیدگاه‌هایی که NPM را به عنوان واکنشی به مجموعه‌ای از شرایط اجتماعی ویژه که از زمان جنگ جهانی دوم به این سو ظهور کرده بودند، تفسیر می‌کنند.» به باور هود، دلیل چهارم از سایر دلایل مطرح شده، موجه‌تر است؛ زیرا در مورد چرایی ظهور این ایده در اواخر دهه‌ی هفتاد و اوایل دهه‌ی هشتاد میلادی، توضیح می‌دهد. (هود، ۱۹۹۱: ۸-۶) هیوز معتقد است که هود یک دلیل و توضیح ساده و موجه‌تر را از قلم انداخته است. از نظر او دلیل اصلی از سکه افتادن مدل قدیمی و سنتی اداره‌ی امور، این است که دیگر کارایی نداشت و مردم به‌طور گسترده‌ای آن را ناکارآمد می‌دیدند. دولت‌ها نخست این را فهمیدند و لذا برخی از باورهای اساسی مدل سنتی را مورد تردید قرار دادند. (هیوز، ۲۰۰۳: ۵۰) هیوز مشکلات الگوی سنتی را شامل: الگوی کنترل سیاسی نارسا و غیرمنطقی، ناتوانی نظریه‌ی بوروکراسی برای ارتقای کارایی فنی و این احتمال که بوروکراسی مشکلات اجتماعی دیگری، به‌خصوص گرایش به غیر دموکراتیک بودن را هم در پی داشته باشد، و اینکه بوروکراسی آزادی عمل را از بین می‌برد و در مقایسه با بازار فاقد کارایی است، می‌داند. (هیوز، ۲۰۰۳: ۳۲) شمس‌الحق نیز ضمن بررسی دلایل ظهور چنین رویکردی به اداره‌ی دولت، در آثار خود، این دلایل را به دو دسته‌ی صریح و پنهان تقسیم می‌کند. به بیان وی دلایل صریح شامل انتقادها و چالش‌ها به سیاست‌ها، برنامه‌ها و عملکردهای سنتی دولت محور و به‌طور خاص، افزایش انتقادهای نئولیبرالی به مداخلات دولت و توصیه‌ی راه‌حل‌های بازارگرایانه، رشد نارضایتی شهروندان از عدم کارایی و بهره‌وری بوروکراسی دولتی، کاهش اعتماد عمومی به نهادهای دولتی، بدتر شدن وضعیت تورم که ادعا شده به خاطر کسری بودجه بخش دولتی ایجاد شده بود، می‌شد. (شمس‌الحق، ۲۰۰۰: ۲۱۷) وی دلایل غیر صریح و غیر آشکار پیگیری این سیاست‌ها را در

---

۱. New Public Management که به اختصار NPM خوانده می‌شود.

۲. بارپرستی (Cargo Cult) آیینی نسبتاً جدید مربوط به قرن نوزدهم تا بعد از جنگ جهانی دوم است که در برخی نواحی اقیانوس آرام و گینه نو پدید آمد. مردم بومی این مناطق که نمی‌توانستند تصور کنند محموله‌ها و کالاهای لوکس و پیشرفته‌ای که سفیدپوستان و استعمارگران به این نواحی آوردند ساخته دست انسان باشد برای آنها منشأیی ماورایی و فراطبیعی در نظر گرفتند. بعدها اصطلاح «بارپرستی» (Cargo Cult) به عنوان استعاره‌ای به کار رفت و اشاره به ان داشت که افراد از راه تکرار شرایط وقوع نتایج موفقیت‌آمیز گذشته در پی بازتولید آن نتایج هستند بدون توجه به اینکه آن شرایط یا ناکافیست یا اساساً به موجبات نتایج مزبور ربطی ندارد. (ویکی پدیا، مدخل بارپرستی)

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-10]

[DOI: 10.52547/qjal.9.31.118]

سه دسته خلاصه و جمع‌بندی نموده است: اول، تمایلات ایدئولوژیک نئولیبرالی یا نئومحافظه‌کاری رهبران سیاسی مشهور دهه‌ی هشتاد میلادی نظیر تاچر در انگلستان، ریگان در ایالات متحده و مالرونی در کانادا و سپس پیروی کشورهای در حال توسعه از آنها، دوم، فشارهای خارجی به کشورها که عمدتاً بر پایه‌ی ساختار حاکم بر اقتصاد جهانی قرار دارد نظیر استفاده از بار بدهی خارجی کشورهای در حال توسعه و همچنین مشروط نمودن دریافت وام‌های خارجی به پذیرش و پیاده‌سازی این سیاست‌ها، و سوم، ذینفعان خاص سیاسی و اقتصادی در داخل کشورها که این سیاست‌ها همواره از سوی آنها تبلیغ و حمایت شده است. (شمس‌الحق، ۲۰۰۰: ۲۲۴-۲۲۰) فرازمند نیز عوامل و مؤلفه‌های مؤثر در فراگیر شدن این سیاست‌ها را به دو دسته‌ی عوامل بومی و داخلی و عوامل خارجی تقسیم می‌کند. از نظر ایشان عامل داخلی و بومی به آن دسته از طرفداران این سیاست‌ها باز می‌گردد که به‌طور کلی گرایشی ایدئولوژیک به سوی اقتصاد سیاسی محافظه‌کارانه‌ای دارند که طرفدار بازار و سازمان‌های مستقل و خودمختار، دولتی کوچک با نقش‌های محدود اقتصادی و اجتماعی، و سیستم اقتصاد نمادشی است. به باور آنها نه تنها بخش خصوصی از بخش دولتی بهتر و ارجح است، بلکه در تولید یا ارائه خدمات و کالاها نیز به مراتب کاراتر و بهره‌ورتر عمل می‌کند. همچنین وی در میان عوامل خارجی، مهم‌ترین آنها را نقش سازمان‌های بین‌المللی و فرا دولتی نظیر بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و سازمان تجارت جهانی در تحمیل این سیاست‌ها می‌داند که تحت تأثیر دولت‌های سلطه‌جویی مانند ایالات متحده، کشورهای اروپای غربی و ژاپن قرار دارند. در حقیقت، مشاوران بانک جهانی برای کشورهای در حال توسعه‌ای که به کمک‌های خارجی احتیاج داشتند، سیاست‌های دیکته شده‌ی ایالات متحده را ترویج می‌کردند. (فرازمند، ۱۹۹۹: ۵۶۷-۵۵۱) بصیرتی که مرور دلایل و عوامل مطرح شده در ادبیات موضوع در مورد گرایش به این سیاست‌ها به ما می‌دهد آن است که بر خلاف تعریف‌های تمجیدگونه و لفاظی‌های صورت گرفته در مورد آثار مثبت این سیاست‌ها، در پیش گرفتن آنها بیشتر جنبه‌ای ایدئولوژیک و یا خارجی داشته است. در واقع در ادبیات موجود بخش قابل توجهی از مطالعات کنونی در خصوص دولت‌ها و سیاست‌های نئولیبرال، دارای سوگیری‌های جانبدارانه است به‌طوری که با تمرکز بر برخی کشورهای فروپاشیده، دستاوردهای اقتصادی مثبتشان را برجسته می‌کند و در عین حال نسبت به پیامدهای اقتصادی نامساعد این سیاست‌ها چشم‌پوشی کرده و نتایج نامناسب سیاسی و اجتماعی آنها را بازتاب نمی‌دهند. (شمس‌الحق، ۲۰۰۸: ۱۲) از این رو بررسی آثار و پیامدهای این سیاست‌ها برای حقوق اساسی ملت ضروری است، چه آنکه ادعا شده است قانون مدیریت خدمات کشوری نیز بر مبنای مفروضات نئولیبرالی یا همان مدیریت دولتی نوین و فرض دولت تنظیم‌گر تدوین و ساختاردهی شده است. (نگاه کنید طهرانی و همکاران، ۱۳۹۳ و فروزنده دهکردی، ۱۳۸۷) به‌علاوه حرکت به سوی اقتصاد بازار آزاد که در قالب سیاست‌های تعدیل اقتصادی در دوران پس از جنگ پیگیری شده بود

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-10]

[DOI: 10.52547/qjal.9.31.118]

عملاً به دلیل مغایرت با اصل ۴۴ قانون اساسی به ویژه حوزه‌های فعالیت موضوع صدر این اصل، با موفقیت همراه نبود، لکن در سال ۱۳۸۴ با ابلاغ سیاست‌های کلی اصل ۴۴ و تجویز ورود بخش خصوصی در فعالیت‌های صدر اصل ۴۴ و همچنین ابلاغ بند «ج» این سیاست‌ها در سال ۱۳۸۵ که عملاً دولت را موظف به خصوصی‌سازی می‌نمود، اقتضائات حرکت به سوی اقتصاد بازار تقویت گردید. (نگاه کنید حسینی و همکاران، ۱۳۹۲: ۸۰) با این وصف ارزیابی انتقادی و بررسی آثار و پیامدهای احتمالی منفی چنین سیاست‌هایی از منظر حقوق بنیادین شهروندان– حقوق شناخته شده و تضمین شده توسط قانون اساسی– امری است لازم و ضروری که در ادبیات موضوع کمتر به آن پرداخته شده است.

۲. آثار و پیامدهای معکوس رویکرد حاکم بر دولت تنظیم‌گر در ارتباط با حقوق بنیادین

در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران طیف متنوعی از حقوق مدنی و سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی برای همه افراد ملت اعم از زن و مرد به رسمیت شناخته شده است. در اصول بیست و نهم، سی ام و سی و یکم، برخورداری از تأمین اجتماعی، آموزش و پرورش و مسکن به‌عنوان حقوقی همگانی برای یک‌یک افراد کشور یا همه‌ی ملت به رسمیت شناخته شده و در اصل چهل و سوم نیز تأمین نیازهای اساسی و شرایط و امکانات کار برای همه را از ضوابط حاکم بر اقتصاد جمهوری اسلامی ایران ذکر می‌کند. همچنین در همین اصل بر تأمین استقلال اقتصادی جامعه، ریشه کردن فقر و محرومیت، جلوگیری از سلطه‌ی اقتصادی بیگانه بر اقتصاد کشور و رسیدن به مرحله‌ی خودکفایی و رهیدن از وابستگی تأکید شده است. به غیر از این موارد، نظام اقتصادی جمهوری اسلامی ایران در اصل چهل و چهار، بر پایه سه بخش دولتی، تعاونی و خصوصی بنا نهاده شده است و همین اصل تصریح دارد که بخش خصوصی شامل آن قسمت از کشاورزی، دامداری، صنعت، تجارت و خدمات می‌شود که مکمل فعالیت‌های اقتصادی دولتی و تعاونی است. به‌عبارت دیگر قانون اساسی، نقشی مکمل برای بخش خصوصی در نظر گرفته است. حفظ محیط زیست و برخورداری از محیط زیست سالم نیز حقی است که اصل پنجاه قانونی اساسی نه تنها برای نسل‌های امروز، بلکه برای نسل‌های آتی نیز به رسمیت شناخته و حفاظت از آن را وظیفه‌ای عمومی دانسته است و از این رو فعالیت‌های اقتصادی و غیر آن را که با آلودگی محیط زیست یا تخریب غیر قابل جبران آن ملازمه پیدا می‌کند، ممنوع نموده است.

مرور ادبیات موضوع نشان می‌دهد که در بسیاری از کشورهایی که چارچوب مدیریت دولتی نوین یا رویکرد دولت تنظیم‌گر استقرار یافته است، آثار زیان‌بار و معکوسی درباره‌ی حقوق شهروندان در بهره‌مندی از کالاها و خدمات اساسی، کاهش استانداردهای زندگی، عدالت و برابری اجتماعی، بهره‌مندی از قدرت و مشارکت سیاسی و همچنین تخریب محیط زیست و ناپایداری این کشورها داشته‌اند. در ادامه این موارد تشریح می‌گردند:

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-10]

[DOI: 10.52547/qjal.9.31.118]

۱-۲. بررسی تأثیر دولت‌های تنظیم‌گر بر تأمین نیازهای اساسی شهروندان

طبق اصل سوم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، دولت موظف است امکانات خود را برای پی‌ریزی اقتصاد صحیح و عادلانه بر طبق ضوابط اسلامی جهت ایجاد رفاه و رفع فقر و بر طرف ساختن هر نوع محرومیت در زمینه‌های تغذیه و مسکن و کار و بهداشت و تعمیم بیمه به کار بندد. لکن با قبول سیاست‌های بازار محور در قالب دولتی که تنظیم‌گری را وظیفه‌ی اصلی خود می‌دانست، بسیاری از این حقوق و کمک‌های دولتی به دست فراموشی سپرده شد و دولت‌های نئولیبرالی نوظهور از پرداخت یارانه غذایی و تخصیص اعتبارات لازم جهت برنامه‌های رفاه اجتماعی، بهداشت و آموزش دست کشیدند. (شمس‌الحق، ۲۰۰۸: ۱۱) بر اساس آمار در دسترس، میزان هزینه‌کرد دولت‌ها بر اساس درصدی از GNP برای امور آموزشی، خدمات بهداشتی و درمانی در بسیاری از کشورها به ویژه کشورهای در حال توسعه‌ای که این سیاست‌ها را دنبال نموده‌اند کاهش یافته است. (نگاه کنید UNDP، ۱۹۹۵ و ۱۹۹۹ و World Bank،۲۰۰۰a) کاهش خدمات دولتی به ویژه در حوزه‌ی آموزش و بهداشت، نشان دهنده‌ی از میان رفتن حقوق شهروندان در بسیاری از کشورهای آسیایی، آفریقایی و آمریکای لاتین برای بهره‌مندی از چنان خدماتی است. به عبارت دیگر تفکر محدودسازی و حداقل‌سازی نقش و وظایف دولت منجر به نادیده گرفتن حقوق شهروندان، تقلیل مسئولیت‌های دولت در مقابل عامه‌ی مردم و صدمه دیدن دسترسی شهروندان به مراقبت‌های بهداشتی، درمانی و آموزشی شده است. (شمس‌الحق، ۲۰۰۸: ۲۰) به این ترتیب مشاهده می‌شود که پیگیری سیاست‌های نئولیبرالی مبنی بر قائل شدن نقش حداقلی برای دولت و تقبیح مداخله‌های دولت در امور اقتصادی و اجتماعی، احتمالاً موجب تضعیف حق مردم در برآورده شدن نیازهای اساسی‌شان شده و با وظایف مشخص شده برای دولت جمهوری اسلامی ذیل اصل سوم قانون اساسی، در تعارض باشد.

۲-۲. بررسی تأثیر دولت‌های تنظیم‌گر بر شرایط ابتدایی زندگی شهروندان

بهره‌مندی شهروندان از شرایطی شایسته و درخور زندگی نظیر داشتن درآمد مناسب، اشتغال و امنیت اقتصادی، ریشه‌کن کردن فقر و محرومیت و برآوردن نیازهای انسان در جریان رشد، از جمله حقوقی است که در اصول مختلف قانون اساسی مورد تأکید قرار گرفته است. (نگاه کنید قانون اساسی، اصول ۳ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ و ۴۳) بر اساس مطالعه‌ی صورت گرفته روی ۲۳ کشور آسیایی، آفریقایی و آمریکای لاتین که برنامه‌های تعدیل ساختاری را اجرا کردند، محققان دریافتند تقریباً در تمام موارد، برنامه‌های نئولیبرالی سبب تضعیف تولید ملی غذا، افزایش فقر به‌ویژه در نواحی روستایی و کاهش دستمزدها و اشتغال شده است. به عبارت دیگر مطالعات معتبر تجربی و انتقادی صورت گرفته پیرامون اصلاحات نئولیبرالی دو دهه‌ی گذشته حکایت از آن دارد که این سیاست‌ها و اقدامات موجب وخیم‌تر شدن وضعیت فقر در بسیاری از کشورهای آسیایی، آفریقایی و آمریکای لاتین شده است.

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-10]

[DOI: 10.52547/qjal.9.31.118]

(شمس‌الحق، ۲۰۰۸: ۲۰) همچنین بر اساس پارامتر اشتغال، در دوران پیاده‌سازی این سیاست‌ها، مردم این کشورها ناامنی شغلی بیشتری را احساس کردند و به خاطر آنچه که کاهش هزینه‌ها و کوچک‌سازی دولت نامیده شد، بسیاری از آنها شغل خود را از دست دادند و از سوی دیگر بخش‌های غیر دولتی نیز نتوانستند شغل کافی برای جذب کارمندان و کارگران تعدیل شده یا افرادی که جدیداً به بازار کار اضافه می‌شوند، خلق نمایند. این افزایش سطح بیکاری و فقر نشان‌دهنده‌ی کاهش استانداردهای زندگی، قدرت خرید مردم و در واقع تضعیف حقوقی است که پیشتر به آنها اشاره شد و قانون اساسی برای مردم ایران به رسمیت شناخته است.

۳-۲. بررسی تأثیر دولت‌های تنظیم‌گر بر حق شهروندان در برخورداری از عدالت و انصاف

بند نهم از اصل سوم قانون اساسی، رفع تبعیضات ناروا و ایجاد امکانات عادلانه برای همه، در تمام زمینه‌های مادی و معنوی را از جمله وظایف دولت جمهوری اسلامی به شمار آورده است. از آنجا که تکالیف و وظایف دولت، بیانگر حقوق ملت نیز هستند، می‌توان چنین استنتاج نمود که تأمین عدالت و برابری و انصاف و رفع تبعیض از جمله حقوق ملت می‌باشد. با این مقدمه می‌خواهیم ارزیابی کنیم که آیا مدیریت دولتی نوین و سیاست‌های نئولیبرالی موجب تقویت این حق می‌گردد یا سبب تضعیف آن است؟ برای بررسی این مسئله نخست در نظر بگیرید که توزیع منصفانه و عادلانه‌ی درآمد میان طبقات و گروه‌های مختلف اجتماعی یکی از وجوه تحقق عدالت و رفع تبعیضات ناروا می‌باشد. شمس‌الحق با بررسی آمارهای منتشره توسط سازمان‌های بین‌المللی نظیر سازمان ملل متحد، وضعیت عدالت و انصاف را چنین جمع‌بندی کرده است: «اصلاحات و سیاست‌های حامی بازار که در دولت‌های نئولیبرال پیگیری می‌شود، وضعیت نابرابری و تبعیض را تقریباً در سراسر دنیا تشدید کرده است... و اصلاحات اقتصادی نئولیبرالیستی سهم چشمگیری در انتقال درآمدها از اقشار فرودست و طبقات متوسط جامعه به طبقات بالایی، تضعیف موضع و جایگاه اقشار کارگری و در نتیجه دامن زدن به شکاف‌های اجتماعی داشته است.» (شمس‌الحق، ۲۰۰۸: ۲۳) فراسوی بررسی‌های آماری، برخی از اندیشمندان بیان کرده‌اند که انصاف و عدم تبعیض مفهوم یا ایده‌ای نیست که با منطق بازار چه کامل باشد و چه ناقص، سازگاری داشته باشد. انصاف و عدم تبعیض چه در رویه‌ها و چه در خروجی‌ها، مسئله‌ی مرکزی و اصلی هر دولتی است. در بخش خصوصی اغلب سئوال این است که «آیا این عمل بهره‌ور است؟» در حالی که در بخش دولتی این سئوال جنبه‌ی دیگری نیز پیدا می‌کند و باید پرسید «این برای چه کسی بهره‌ور است و برای چه فرد دیگری بهره‌ور نیست؟» منطق حاکم بر بخش خصوصی دستیابی به بهره‌وری و کارآیی بیشتر است و نه تحقق عدالت و انصاف در حالی که فلسفه‌ی وجودی یک دولت مردم‌سالار در درجه اول برقراری انصاف و عدالت است و دستیابی به بهره‌وری و کارآیی بیشتر در مرتبه‌ی بعدی قرار می‌گیرد. بررسی‌ها نشان می‌دهد از زمانی که

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-10]

[DOI: 10.52547/qjal.9.31.118]

دولت‌ها منطق بازار را در تمام سطوح خود پذیرفته و اجرا کرده‌اند، به مراتب عملکردشان تبعیض‌آمیزتر شده است. (فردریکسون، ۱۹۹۹: ۳۱۷) بدین‌ترتیب مشاهده می‌شود که سیاست‌های بازارگرایانه‌ای که ذیل چارچوب مدیریت دولتی نوین تعریف می‌شود، تضعیف عدالت و انصاف در جامعه را به‌دنبال داشته و در نتیجه موجب از میان رفتن حق ملت در این زمینه می‌شود.

٤-۲. بررسی تأثیر دولت‌های تنظیم‌گر بر قدرت و مشارکت سیاسی شهروندان

بند هشت از اصل سوم قانون اساسی، دولت جمهوری اسلامی ایران را موظف نموده است که امکانات خود را برای مشارکت عامه مردم در تعیین سرنوشت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی خویش به کار گیرد. اگر امکان به کارگیری و اعمال قدرت سیاسی توسط شهروندان را به عنوان پیش‌نیاز منطقی مشارکت عامه مردم در تعیین سرنوشت خود بدانیم، آنگاه بررسی ادبیات موضوع به ما نشان می‌دهد که به دلایل مختلف، پیگیری سیاست‌های بازارمحور، سبب تضعیف قدرت و مشارکت سیاسی شهروندان شده است، ذیلاً به برخی از مهمترین این دلایل اشاره می‌شود:

اول: دولت‌ها در بسیاری از کشورهای آسیایی، آفریقایی و آمریکای لاتینی که سیاست‌های بازارگرایانه را پیگیری کرده‌اند شهروندان خود را به مثابه‌ی مشتریان دولت بازتعریف کردند. بازتعریف شهروندان به‌عنوان مشتریان خدمات دولتی، به چند طریق قدرت شهروندان را تضعیف می‌کند؛ زیرا چنین دیدگاهی احتمالاً موجب تشویق رفتار مصرف‌گرایانه بر پایه‌ی منافع شخصی کوته‌بینانه شده و در نتیجه به منافع جمعی که لازمه‌ی ایجاد قدرت شهروندی است آسیب می‌رساند. از سوی دیگر، زمانی که شهروندان به‌صورت مشتریان منفرد در نظر گرفته شوند، اصل مطلوبیت‌گرایی و حداکثرسازی منافع شخصی بر رفتار آنها حاکم شده و فردگرایی حاصل، حس وحدت و همبستگی آحاد جامعه را که منبع اصلی تولید قدرت جمعی به شمار می‌رود کاهش خواهد داد. افراد متفرق و جدای از هم و بدون هویت جمعی، در مقابل دولت یا نیروهای بازار، تقریباً قدرتی نخواهند داشت. به علاوه زمانی که شهروندان به‌عنوان مالیات‌دهندگان و صاحبان اصلی دولت با مشتریان جایگزین شوند، قدرت ناشی از اصل مالکیت نیز از میان خواهد رفت. (شمس‌الحق، ۲۰۰۸: ۲۴)

دوم: پاسخگویی دولت در برابر شهروندان یکی از مظاهر قدرت و مشارکت آنها محسوب می‌شود و هر اندازه پاسخگویی دولت کاهش یابد به همان میزان نیز از توان شهروندان برای اعمال قدرت و مشارکت کاسته می‌شود. پیگیری سیاست‌های بازارگرایانه به چند دلیل از میزان پاسخگویی دولت‌ها کاسته است، در ادامه به برخی از مهمترین دلایل اشاره شده در ادبیات موضوع می‌پردازیم:

(۱) زمانی که منطق بازارگرایی بر اداره‌ی یک دولت حاکم می‌شود، بوروکراسی درباره‌ی دستیابی به اهدافی نظیر کارایی و بهره‌وری باید پاسخگو باشد، معیارهایی که توسط کارشناسان اقتصادی سنجیده می‌شوند و نه عامه مردم، به بیان شمس‌الحق در یک دولت بازار محور، پاسخگویی دیگر به خودی خود یک هدف و مقصود نیست بلکه تنها ابزاری برای دستیابی به

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-10]

[DOI: 10.52547/qjal.9.31.118]

سایر اهداف بازارگرایانه است و این بدان معناست که تا وقتی بوروکراسی به لحاظ اقتصادی بهره‌ور و کارا باشد دیگر پاسخگویی به عامه مردم بهایی نخواهد داشت. (شمس‌الحق، ۱۹۹۸: ۳۶۵)

(۲) زمانی که شهروندان با مشتریان خدمات دولتی جایگزین می‌شوند، بوروکراسی در مقابل ارائه خدمات بهتر به مشتریان این خدمات پاسخگو خواهد بود و نه عامه مردم، به این ترتیب مشاهده شده است که بوروکراسی دولتی در مقابل خواسته‌های و نیازمندی‌های اقشار بی‌بضاعت جامعه تا حد زیادی نسبت به گذشته، بی‌تفاوت و غیر پاسخگو شده است. به بیان دیگر تغییر در طبقات و گروه‌هایی که بوروکراسی دولتی در درجه‌ی اول خود را به آنها پاسخگو می‌داند، مسئله‌ای است که پاسخگویی عمومی را تضعیف کرده است.

(۳) پیوستگی و آمیختگی میان بخش دولتی و بخش خصوصی ذیل سیاست‌های بازارگرایانه، زمینه‌ها و فرصت‌های فساد بوروکراتیک را افزایش داده و به این ترتیب به تضعیف پاسخگویی دولت در برابر شهروندان منجر شده است. (شمس‌الحق، ۱۹۹۸: ۳۶۵) برای بازیگران سیاسی و پیمانکاران طرف قرارداد دولت، کار سختی نیست که از خصوصی‌سازی برای برآورده کردن اهداف و امیال خویش استفاده کنند. به این ترتیب بنا به گفته‌ی اسمیت و لیپسک، پیمانکاران به جای آنکه صرفاً فروشنده‌ی خدمات مورد نیاز دولت و ملت باشند تبدیل به بازیگران عرصه‌ی سیاسی نیز شده‌اند. آن‌طور که کتل می‌گوید: «در برنامه‌های برون‌سپاری و خصوصی‌سازی، احتمال زیادی وجود دارد که اهداف پیمانکاران جایگزین اهداف دولت شود و به مرور زمان دولت تنها همان چیزهایی را بخرد که پیمانکاران قصد فروشش را دارند. در واقع وجود روابط نزدیک و پشت پرده، میان دست‌اندرکاران انعقاد قراردادهای دولتی، حتی حاکم کردن اهداف واقعی دولت را در مرحله‌ی انعقاد قرارداد با دشواری روبرو ساخته است.» همچنین زمانی که اقدامات و فعالیت‌ها به هزاران قرارداد تفکیک شده و در لایه‌های تو در توی بوروکراسی پنهان بخش خصوصی انجام می‌شوند، انتظار از رسانه‌ها برای شفاف‌سازی چنین امر پیچیده و تو در تویی قدری غیر واقع‌بینانه خواهد بود. (فردریکسون، ۱۹۹۹: ۳۱۴-۳۰۶) این وضعیت چالش‌هایی را پیش روی پاسخگویی دولت قرار می‌دهد. به این ترتیب مشاهده شده است که با افزایش برون‌سپاری، خصوصی‌سازی و کوچک‌سازی دولت که در چارچوب مدیریت دولتی نوین رخ می‌دهد، تمایل دولت‌ها برای پاسخگویی در برابر اعمال واگذار شده به بخش خصوصی یا فعالیت‌های برون‌سپاری شده کاهش یافته است.

(۴) به غیر از فقدان پاسخگویی در برابر خدمات واگذار شده به بخش خصوصی، ناتوان شدن عموم شهروندان به نفع طبقات خاصی از جامعه و نخبگان اقتصادی و سیاسی که نتیجه‌ی افزایش تأثیر سیاسی و قدرت نخبگان اقتصادی در یک اقتصاد بازارمحور که مملوء از بی‌نظمی و

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-10]

[DOI: 10.52547/qjal.9.31.118]

شکاف فزاینده‌ی میان فقیر و غنی است، از دیگر پیامدهای پیروی از سیاست‌های بازارگرایانه است که ذیل مدیریت دولتی نوین دنبال شده است. این سیاست‌ها توانایی جوامع را برای تصمیم‌گیری‌های مستقل در امور سیاسی مربوط به خود تهدید کرده و مشارکت جمعی در فرآیند تصمیم‌گیری را تضعیف می‌کند. (فرازمند، ۱۹۹۹: ۵۶۱-۵۵۹)

۵-۲. بررسی تأثیر دولت‌های تنظیم‌گر بر همگانی بودن خدمات دولتی

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، در اصول مختلفی که حقوق بنیادین ملت و همچنین وظایف دولت جمهوری اسلامی را بر می‌شمارد، غالباً بر وصف همگانی بودن این حقوق تأکید کرده است، به عنوان مثال در بند سوم از اصل سوم، فراهم‌سازی آموزش و پرورش و تربیت‌بدنی رایگان برای همه، قید شده است یا در بند نهم از همین اصل ایجاد امکانات عادلانه برای همگان مورد توجه و تأکید قرار گرفته است. در اصول بیست و نهم، سی ام، سی و یکم و چهل و سوم نیز همگانی بودن خدمات و حمایت‌های دولتی به صراحت بیان گردیده است. به این ترتیب سئوالی که می‌توان مطرح نمود این است که آیا نهضت مدیریت دولتی نوین، موجب تقویت ویژگی همگانی بودن خدمات دولتی شده است و یا به عکس، سبب تضعیف آن و در نتیجه از بین رفتن حقوق بنیادین ملت می‌شود؟ برای پاسخ به این پرسش لازم است تا در اولین گام، معیارها و شاخص‌هایی برای سنجش همگانی بودن خدمات دولتی ارائه نماییم و در گام بعدی بر اساس چنین ملاک‌هایی در مورد پرسش پیش‌گفته قضاوت نماییم. مرور ادبیات موضوع به ما نشان می‌دهد که به‌طور خلاصه ویژگی همگانی بودن خدمات دولتی به موارد زیر بستگی دارد (شمس‌الحق، ۲۰۰۱: ۶۶):

(۱) میزان تمایز بخش و خدمات دولتی از بخش خصوصی: این یک معیار عرفی رایج در حوزه‌ی مدیریت دولتی برای تعیین همگانی بودن خدمات دولتی است.

(۲) دامنه و ترکیب دریافت‌کنندگان خدمات: هرچه تعداد یا دامنه‌ی افرادی که این خدمات را دریافت می‌کنند وسیع‌تر باشد، خدمات دولتی، عمومیت بیشتری خواهد داشت. به عبارت دیگر، ویژگی همگانی بودن خدمات دولتی به تعداد شهروندانی که از آن بهره‌مند می‌شوند بستگی دارد.

(۳) عمق و گستره‌ی نقش‌های اجتماعی و اقتصادی این خدمات در جامعه: هرچه نقش این خدمات در جامعه گسترده‌تر و پررنگ‌تر باشد آثار اجتماعی آن وسیع‌تر بوده و درنتیجه میزان عمومیت این خدمات نیز بیشتر خواهد شد.

(۴) میزان پاسخگویی عمومی: همگانی بودن خدمات دولتی را می‌توان از گستردگی و وسعت دامنه‌ای که دولت خود را موظف به پاسخگویی به آنها می‌داند نیز متوجه شد.

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-10]

[DOI: 10.52547/qjal.9.31.118]

(۵) سطح اعتماد عمومی به خدمات دولتی: اعتماد به اینکه دولت شایستگی‌های لازم را دارد، واجد صلاحیت رهبری و راهنمایی کردن می‌باشد و در مقابل خدماتی که باید به مردم ارائه کند مسئولیت‌پذیر است.

در ادامه توضیح خواهیم داد که چگونه اصلاحات مبتنی بر اصول بازرگانی و بخش خصوصی در چارچوب مدیریت دولتی نوین، سبب شکل‌گیری روندهای منفی در خصوص هر کدام از این معیارهای پنج‌گانه شده و ویژگی همگانی بودن خدمات دولتی را تضعیف کرده است.

در ارتباط با معیار تمایز بخش دولتی از بخش خصوصی باید گفت که به‌واسطه‌ی اصلاحات بازارگرایانه‌ی مدیریت دولتی نوین، این تفاوت‌ها و تمایزها در حال کم رنگ شدن می‌باشد. در واقع شیوه، اصول و هنجارهای حاکم بر مدیریت بخش خصوصی و بازرگانی، لزوماً با رفتار مردم گرایانه‌ای که از بخش دولتی و خدمات عمومی انتظار می‌رود، سازگاری ندارد. به‌همین دلیل اصلاح بخش دولتی با استفاده از هنجارها، اصول و رویکردهای بخش خصوصی، احتمالاً سبب نادیده گرفتن و رقیق شدن تمایزها و تفاوت‌های ذاتی میان بخش خصوصی و دولتی و از بین رفتن هویت رویکردی و هنجاری خدمات دولتی شده و در نتیجه از میزان همگانی بودن آن می‌کاهد. (شمس‌الحق، ۲۰۰۱: ۶۷)

در دومین معیار اشاره کردیم که برای حفاظت از ویژگی همگانی بودن خدمات دولتی، باید تضمین کنیم که خدمات دولت به طبقه یا گروه خاصی محدود نشده و نیازها و خواست‌های آحاد مردم را در بر می‌گیرد. لذا خدمات دولتی باید بر پایه‌ی اصل رفاه همگانی یا رفاه همه شهروندان استوار باشد. با این حال با طلوع مدیریت دولتی نوین، تمرکز سیاست‌های دولتی در بسیاری از کشورهای آسیایی، آفریقایی و آمریکای لاتین، دیگر روی رفاه عمومی توده‌های مردم نیست بلکه کانون توجهات آنها بر مدیریت اقتصادی کارا مبتنی بر اصول بازرگانی و خدمت به سرمایه‌گذاران و سرمایه‌دارهای داخلی و خارجی تمرکز یافته است. این روند به معنای محدود شدن ترکیب دریافت-کنندگان خدمات بخش دولتی است. به عبارت دیگر در این روند، بخش دولتی دیگر توجه سابق را به رفاه کلی عامه‌ی شهروندان نداشته و روی ایجاد رشد اقتصادی بازار محور متمرکز خواهد شد. تغییر در مأموریت و هدف خدمات دولتی، روی تخصیص منابع از سوی دولت نیز اثر گذاشته و بسیاری از شهروندان بی‌بضاعتی که قادر به پرداخت هزینه‌ی خدمات مورد نیاز خود نیستند عملاً از فهرست دریافت‌کنندگان خدمات دولتی حذف خواهند شد. همچنین بازتعریف شهروندان به‌عنوان مشتریان خدمات دولتی، تحقق اصل همگانی بودن این خدمات را که مستلزم آن است که به نیازها و خواسته‌های همه‌ی شهروندان پاسخ داده شود نه فقط مشتریان یا خریداران ثروتمندی که قادر به پرداخت هزینه‌ی خدمات مورد نیاز خود هستند با چالش روبرو می‌سازد. منتقدان بیان کرده‌اند که برخلاف مفروضات مدل مشتری‌گرا، شهروندان، مشتریان دولت نیستند بلکه در واقع صاحبان اصلی

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-10]

[DOI: 10.52547/qjal.9.31.118]

دولت‌اند که رهبران و دولتمردان را برای تحقق منافع عامه انتخاب می‌کنند. (شمس‌الحق، ۲۰۰۱: ۶۸-۶۹)

همانطور که پیشتر بیان گردید از ابتدای دهه‌ی هشتاد میلادی، تغییر قابل ملاحظه‌ای در نقش خدمات دولتی بوجود آمد و از مداخله‌ی فعال در طیف وسیعی از فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی به سمت کارکردهای غیر مستقیم و پشتیبانی‌کننده جهت تسهیل ابتکارات و فعالیت‌های بخش خصوصی تغییر یافت. در واقع جان کلام ایده‌ی مدیریت دولتی نوین عبارت بود از اینکه دولت باید نقش کاتالیزوری و تسهیل‌گری فعالیت‌های بخش خصوصی را داشته باشد و به جای پارو زدن، سکان‌داری کرده و نقش پیشوایی و تنظیم‌گری بخش خصوصی را تقویت نماید. این روند به سوی نقش ضعیف‌تر و غیر مستقیم خدمات دولتی به معنای کاهش مداخله‌ی دولت در فعالیت‌ها و تغییرات اقتصادی و اجتماعی جامعه است که خود بیانگر کاهش تأثیر روی جامعه و مردم بوده و در نتیجه مبین تضعیف خصیصه‌ی همگانی بودن خدمات دولتی و عمومی است.

در ارتباط با معیار چهارم، یعنی میزان پاسخگویی عمومی، در بخش تأثیرات مدیریت دولتی نوین بر قدرت و مشارکت سیاسی شهرندان مطالبی بیان گردید که نشان می‌داد، این چارچوب فکری، به تضعیف پاسخگویی عمومی دولت به شهروندان منجر شده است. علاوه بر مطالب بیان شده، لازم به ذکر است که تحت اصلاحات بازار محور، وظایف و کارکردهای بخش دولتی و خدمات عمومی تغییر یافت، یعنی به جای تولید و توزیع مستقیم کالا و خدمات، کارکردهای غیر مستقیمی نظیر نظارت، تنظیم‌گری و ارزیابی فعالیت‌های همسو و مقوم بازار در دستور کار دولت قرار گرفت. این تغییرات در خدمات دولتی پیامدهای مهمی برای پاسخگویی عمومی دولت به همراه دارد، زیرا کارکردها، وظایف و نهادهای قبلی خدمات دولتی که در ارتباط با ارائه مستقیم خدمات و کالاها قرار داشت نسبتاً ملموس، قابل اندازه‌گیری و در نتیجه قابل درستی‌آزمایی و تصدیق کردن بود در حالی که فعالیت‌های غیر مستقیم جدید نظیر نظارت، ارزیابی و تنظیم‌سازی را به خاطر ماهیت غیر ملموس این فعالیت‌ها به سختی می‌توان مورد سنجش و تصدیق قرار داد. لذا این تغییرات در کارکردها و وظایف دولت، روی اینکه دولت، خود را موظف به پاسخگویی عمومی نماید و شهروندان نیز نسبت به پاسخگو بودن دولت حساس باشند، تأثیر قابل ملاحظه‌ای داشته است. خطر دیگری که مدیریت دولتی نوین پیش روی پاسخگویی عمومی قرار داده به اعطای خودمختاری و استقلال مدیریتی به سازمان‌ها و مؤسسات عمومی باز می‌گردد. این روند سبب می‌شود تا مدیران دولتی از یک سو اختیارات بیشتری در ارتباط با اموال دولتی و عمومی داشته باشند و از سوی دیگر کنترل‌ها و نظارت‌های کمتری بر آنها اعمال شود؛ زیرا پاسخگویی جمعی به نهادهای انتخابی به خصوص مجلس که کنترل کمتری روی چنان مدیران خودمختاری دارند، به شدت کاهش خواهد یافت. لذا

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-10]

[DOI: 10.52547/qjal.9.31.118]

تضعیف پاسخگویی عمومی دولت، ویژگی همگانی بودن خدمات دولتی را نیز تحت تأثیر قرار داده است. (شمس‌الحق، ۲۰۰۱: ۷۲-۷۱)

از نظر سطح اعتماد عمومی به خدمات عمومی ابتدا باید خاطرنشان نماییم که اعتماد عمومی به خدمات دولتی نه تنها به اعتماد عامه‌ی شهروندان اشاره دارد، بلکه شامل اعتماد کارمندان دولت نیز می‌شود. در موارد متعددی میان کارمندان دولتی جو بیزاری و نارضایتی از اصلاحات بازارگرایانه‌ی خدمات دولتی گسترش یافته چرا که چنین اصلاحاتی امنیت شغلی آنها را به واسطه‌ی سیاست‌های خصوصی‌سازی، برون‌سپاری، کوچک‌سازی دولت و تعدیل نیروی انسانی به مخاطره انداخته است. به‌علاوه جایگزین شدن قراردادهای کاری مدت معین به جای مشاغل و انتصاب‌های دائمی، به کارگیری کارکنان رده بالای دولتی و مدیران ارشد به‌طور مستقیم از خارج دولت بدون آنکه مستخدم دائمی دولت بوده یا سیر مراحل خدمتی درون دولت را طی کرده باشند، روحیه کارکنان رسمی را که امید به ارتقا و رسیدن به پست‌ها و مشاغل رده بالای دولت داشته‌اند به شدت تخریب کرده است. از سوی دیگر حملات و انتقادهای تند و تیز علیه بوروکراسی دولتی توسط رهبران سیاسی دهه‌ی هشتاد و سازمان‌های بین‌المللی مروج سیاست‌های نئومحافظه‌کارانه و ترسیم یک چهره‌ی دیومانند از خدمات دولتی و معرفی آن به‌عنوان یک شر ضرور، بدون تردید اطمینان و اعتماد عمومی به خدمات دولتی را تضعیف نموده است. عامل بسیار مهم دیگر که اعتماد عمومی را خدشه‌دار کرده، آن است که شیوه‌ی اصلاحات بازارگرایانه‌ی بخش دولتی نتایج خوبی برای اقشار مختلف مردم در کشورهای مختلف به بار نیاورده است. (شمس‌الحق، ۲۰۰۱: ۷۲-۷۴)

به این ترتیب مشاهده می‌شود که به‌دلیل نادیده گرفتن تفاوت و تمایزهای ذاتی میان بخش دولتی و خصوصی، محدود شدن ترکیب دریافت‌کنندگان خدمات دولتی، تضعیف ابزارهای پاسخگویی عمومی، کم‌رنگ شدن نقش بخش دولتی و کاهش اعتماد عمومی مردم به دولت، خصیصه‌ی همگانی بودن خدمات دولتی تضعیف شده و به این ترتیب حقوق بنیادین ملت در بهره‌مندی همگانی از خدمات دولتی به چالش کشیده شده است.

٦-۲. بررسی تأثیر دولت‌های تنظیم‌گر بر حق شهروندان در برخورداری از محیط زیست سالم

اصل پنجاهم قانون اساسی حفاظت محیط زیست را که نسل‌های امروز و فردا باید در آن حیات اجتماعی رو به رشدی داشته باشند، وظیفه‌ای عمومی تلقی نموده و فعالیت‌های اقتصادی و غیر آن را که با آلودگی محیط زیست یا تخریب غیر قابل جبران آن ملازمه پیدا کند، ممنوع کرده است. از این منظر می‌توان این سئوال را مطرح نمود که آیا سیاست‌های نئولیبرالی مدیریت دولتی نوین تأثیری مثبت بر محیط زیست داشته یا تأثیری مخرب و منفی؟

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-10]

[DOI: 10.52547/qjal.9.31.118]

منتقدان سیاست‌های نئولیبرالی بیان می‌کنند که نیروهای بازار نه تنها برای حفاظت از پایداری محیط زیست مناسب نیستند، بلکه در واقع، خودشان یکی از دلایل اصلی تخریب محیط زیست نیز به شمار می‌روند. (ن.ک. استاک، ۱۹۹۱: ۱۷ و همپل، ۱۹۹۶: ۸۳) تأثیر مخرب سیستم بازار روی محیط زیست و طبیعت به دلیل تشویق و تشدید رقابت میان نیروهای بازار جهت کسب سود و انباشت بیشتر ثروت است. نقش دولت برای مقابله با فقر کمرنگ‌تر شده و یارانه‌های رفاهی نیز کاهش یافته، در بسیاری از کشورهای در حال توسعه، شرایط فقر و نابرابری وخیم‌تر شده و این تغییرات منفی آثاری معکوس برای محیط زیست و پایداری به همراه داشته است. به بیان همپل (۱۹۹۶: ۷۶–۷۵) فقر به طرق مختلف به تخریب محیط زیست منجر می‌شود از جمله استفاده و بهره‌برداری بیش از حد از منابع طبیعی، فرسایش زمین‌های زراعی و باغی و از بین رفتن گونه‌های مختلف زیستی، زیرا مردم فقیر و بی‌بضاعت نواحی روستایی، گزینه و چاره‌ی دیگری به جز استفاده از جنگل‌ها برای تهیه‌ی غذا، هیزم و تبدیل آنها به زمین‌های زراعی و کشت‌پذیر ندارند، این در حالیست که افزایش فقر در نواحی شهری نیز ازدحام جمعیتی شهرها و آلودگی منابع آبی را سبب می‌شود.

کاهش یارانه‌ها و دست کشیدن دولت‌ها از اجرای برنامه‌های رفاهی و ضد فقر، نابرابری درآمدی را میان طیف‌های مختلفی از مردم افزایش داده و به نوبه خود شرایط فقر و نداری را بیش از پیش وخیم‌تر نموده است. تشدید نابرابری اقتصادی نه تنها به معنای فقیرتر شدن مردم بی‌بضاعت جامعه است، بلکه بر غنی‌تر شدن طبقات ثروتمند جامعه که منجر به مصرف بیشتر و تخریب محیط زیست می‌شود نیز دلالت دارد. سیاست‌های مقررات‌زدایی و خصوصی‌سازی، موجب افزایش قیمت کالاها و خدمات مورد نیاز خانواده‌های کم‌درآمد و بی‌بضاعت جامعه شده و در نتیجه به‌طور معکوس بر منابع طبیعی و محیط زیست فشار می‌آورد[۱]. مقررات‌زدایی و کاهش بودجه‌های رفاهی، از توان و ظرفیت دولت‌ها جهت اجرای قوانین مرتبط با حمایت از محیط زیست کاسته است. مقررات‌زدایی و خصوصی‌سازی همچنین سبب تقویت و افزایش سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در کشورهای در حال توسعه شده و اغلب مسائل و مشکلات زیست‌محیطی را تشدید نموده است. در غیاب قوانین و مقررات زیست محیطی، شرکت‌های خارجی، فرآیند تولید کالاهای صنعتی خود را بدون داشتن دغدغه‌ی آلودگی محیط زیست با هزینه‌ی کمتری می‌توانستند هدایت کنند. در کشورهای در حال توسعه، صادرات‌گرایی و سیستم تجارت آزاد، برای کشاورزانی که اقدام به توسعه‌ی محصولات صادراتی خود کنند، مشوق‌های قابل توجهی ارائه می‌دهد (رید، ۱۹۹۶: ۳۰۹). با این حال عده‌ای

---

۱. پیش‌تر توضیح داده شد که وخیم‌تر شدن شرایط زندگی مردم در نواحی روستایی سبب تخریب جنگل‌ها برای استفاده از هیزم درختان و تبدیل کردن آنها به زمین زراعی شده و در نواحی شهری موجب گسترش زاغه‌نشینی، افزایش جمعیت و آلودگی منابع آب می‌شود.

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-10]

[DOI: 10.52547/qjal.9.31.118]

معتقدند که افزایش صادرات محصولات کشاورزی در چارچوب سیستم تجارت آزاد، پیامدهای زیان‌آوری برای سیستم اکولوژیک محلی به همراه دارد (ردکلیف، ۱۹۸۷: ۶۰). همچنین صادرات‌گرایی به افزایش پسماندهای صنعتی، آلودگی منابع آب، جنگل‌زدایی و آلودگی‌های ناشی از آفت‌کش‌ها در کشورهای تازه صنعتی شده نظیر تایوان و تایلند دامن زده و مشکلات جدی زیست‌محیطی به وجود آورده است (دولینند، ۱۹۹۴: ۵۴). برنامه‌های تعدیل ساختاری، در برابر هزینه‌های زیست‌محیطی مرتبط با تولید محصولات کشاورزی و کالاهای صنعتی، مسئولیت نمی‌پذیرد (رید، ۱۹۹۶: ۱۷). همانطور که ردکلیف (۱۹۸۷: ۵۹) اشاره می‌کند ذیل برنامه‌های تعدیل ساختاری، پیگیری رشد اقتصادی بدون توجه به ملاحظات زیست‌محیطی، می‌تواند در کنار سایر عوامل، فرسایش خاک‌های زراعی، کمیابی منابع قابل استفاده‌ی آبی، تخریب مراتع و چراگاه‌ها و جنگل‌زدایی را شتاب بخشد. همچنین رشد اقتصادی عمدتاً از طریق گسترش سریع صنعتی شدن دنبال شده است و زمانی که این روند با ضعف نظارت‌های زیست‌محیطی دولت و مقررات‌زدایی همراه شود وقوع پیامدهایی نظیر کاهش سریع منابع، انتشار گازهای سمی و آلودگی آب و هوا دور از انتظار نخواهد بود. استاک (۱۹۹۱: ۲۷) رشد اقتصادی بازار محور را به‌عنوان ریشه‌ی عینی بحران زیست‌محیطی معاصر دانسته و ردکلیف (۱۹۸۷: ۵۶) نیز کاهش منابع و توسعه‌ی ناپایدار را از پیامدهای مستقیم توجه صرف به رشد اقتصادی به حساب آورده است (UNDP، ۱۹۹۶: ۶۳ و سایمونز، ۱۹۹۰:۹). فرهنگ مصرف‌گرایی ناشی از سرمایه‌داری صنعتی به‌عنوان یکی از دلایل و علل اصلی اختلال‌ها و بی‌نظمی‌های زیست‌محیطی معرفی شده است. گسترش چنین فرهنگی در میان کشورهای مختلف دنیا تهدید زیست‌محیطی مهم و اساسی به شمار می‌رود.

به این ترتیب مشاهده می‌شود که خصوصی‌سازی، مقررات‌زدایی، کوچک‌سازی دولت و پیروی از منطق بازار توسط دولت، آثار و پیامدهای مخربی برای محیط زیست به دنبال داشته است که با عنایت به اصل پنجاه قانون اساسی جمهوری اسلامی موجب خدشه‌دار شدن حقوق نسل‌های کنونی و آتی در بهره‌مندی از محیط زیست سالم می‌شود.

نتیجه‌گیری

پرسش اصلی در پژوهش حاضر آن بود که دولت‌های تنظیم‌گر چه آثار و پیامدهایی مخربی در ارتباط با حقوق بنیادین شهروندان به همراه دارند؟ برای پاسخ به این پرسش با مرور و تحلیل اسناد و مکتوبات بیان کننده‌ی آثار و پیامدهای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی دولت‌های تنظیم‌گر، دریافتیم که این نهضت نتایج قابل انتقادی برای حقوق بنیادین ملت اعم از حق برخورداری از شرایط شایسته و ابتدایی زندگی، تأمین نیازهای اساسی آنها، مشارکت سیاسی، محیط زیست سالم، عدالت و انصاف و همگانی بودن خدمات عمومی به همراه دارد. بر این اساس در صورتی که این رویکرد مبنای عمل‌گردانندگان و سیاستگذاران دولت قرار گیرد لازم است تا: اول، به طور همزمان

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-10]

[DOI: 10.52547/qjal.9.31.118]

سیاست‌هایی برای جبران خسارات وارده به حقوق بنیادین افراد در پیش گرفته شود، دوم، پیش‌فرض‌ها و مبانی نظری این رویکرد مورد توجه قرار گرفته و با زمینه‌های فکری و ایدئولوژیک حاکم بر قانون اساسی سنجیده شود به ویژه دیدگاهی که درباره‌ی نقش حداقلی دولت در امور اقتصادی و اجتماعی دارد به‌نظر می‌رسد با محتوای قانونی اساسی و نقش‌ها و وظایفی که برای دولت جمهوری اسلامی شمرده شده است تطبیق نداشته باشد، سوم از آنجا که برخی سیاست‌های مربوط به این رویکرد نظیر خصوصی‌سازی سال‌هاست در ایران پیاده‌سازی می‌شود، لازم است تا بر اساس داده‌های آماری در دسترس، پیامدهای منفی احتمالی این سیاست برای حقوق بنیادین مردم ارزیابی و سنجیده شود. چهارم، از آنجا که زیربنای فکری دولت تنظیم‌گر را نظریه‌های اقتصادی شکل داده‌اند، شایسته است تا در تولید یا انتخاب یک مبنای تحول برای دولت، نظریه یا چارچوب‌های دیگری را جستجو نمود که علاوه‌بر بهره‌وری و کارایی اقتصادی، تحقق حقوق ملت نیز در قلب آن قرار داشته باشد.

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-10]

[DOI: 10.52547/qjal.9.31.118]

فهرست منابع:

فارسی

الف. کتب

حسینی، سید شمس الدین، و همکاران (۱۳۹۲) نقش و جایگاه دولت در اقتصاد از نظریه تا عمل با تاکید بر سیاست‌های کلی اصل چهل و چهارم (۴۴) قانون اساسی، تهران: پیک نور.

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

ب. مقالات

طهرانی، مریم و همکاران (۱۳۹۳)، «قانون مدیریت خدمات کشوری (اصول، مبانی و راهبردهای پیشنهادی)»، فصلنامه مجلس و راهبرد، سال بیست ویکم، شماره هفتادونه، پاییز ۲۲۲-۱۸۵.

فروزنده دهکردی، لطف الله (۱۳۸۷)؛ «بررسی نقش تئوری‌های نوین مدیریت در قانون مدیریت خدمات کشوری»، نشریه علمی پژوهشی مدیریت فردا، شماره ۱۹، ۳۳-۲۱.

انگلیسی

Clarke, John, and Janet Newman. 1997. The Managerial State: Power, Politics and Ideology in the emaking of Social Welfare. London: Sage Publications Ltd.

Denhardt, Janet Vinzant, Denhardt Robert B. (2007),' The new public service: serving, not steering', M.E. Sharpe, Inc.

Devlinand, J. and N.T. Yap, (1994). “Sustainable Development and the NICs: Cautionary Tales for the South in the New World (Dis)Order.” Third World Quarterly, 15 (1): 49–62.

Farazmand, Ali(1999) 'Privatization or reform? Public enterprise management in transition' .In International Review of Administrative Sciences–۰۰۲۰]

[۶۵:۴(۱۹۹۹۱۲)۸۵۲۳ Copyright © 1999 IIAS. SAGE ublications (London, Thousand Oaks, CA and New Delhi), Vol. 65 (1999), 551–567; 010603.

Frederickson H. George (1999), Ethics and the New Managerialism, Public Administration & Management: An Interactive Journal, 4, 2, 1999.

Gruening, Gernod(2001) ' Origin and theoretical basis of New Public Management', International Public Management Journal 4 (2001) 1–25.

Hall, stuart; m.jacques(1983), The politics of Thatcherism.

Haque, M.Shamsul (1998), ' The Paradox of Bureaucratic Accountability in Developing Nations under a Promarket State', International Political Science Review 1998; 19.

Haque, M.Shamsul (2000), ' Privatization in Developing Countries: Formal Causes, Critical Reasons, and Adverse Impacts', In Ali Farazmand (ed.) Privatization or Public Enterprise Reform? (Westport, Conn.: Greenwood Press, 2000.

Haque, M.Shamsul (2001), ', The Diminishing Publicness of Public Service under the Current Mode of Governance', Public Administration Review, January/February 2001, Vol. 61, No. 1.

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-10]

[DOI: 10.52547/qjal.9.31.118]

Haque, M.Shamsul (2008), Global Rise Of Neoliberal State And Its Impact On Citizenship, Asian Journal of Social Science 36 (2008).
Hempel, L.C. (1996). Environmental Governance: The Global Challenge. Washington, DC: Island Press.
Hood, Christopher (1991) 'A public management for all seasons?', Public Administration, 69, 1, pp. 3–19.
Hood,Christopher and Dixon, Ruth(2015), A Government that Worked Better and Cost Less? Oxford University Press.
Lan, Zhiyong and Rosenbloom*, David H. (1992) 'Editorial', Public Administration Review,52, 6.*
Osborne, David and Gaebler, Ted (1992) Reinventing Government: How the Entrepreneurial Spirit is Transforming the Public Sector (Reading, MA: Addison-Wesley).
Owen E. Hughes(2003), 'Public Management and Administration', Third Edition, PALGRAVE MACMILLAN.
Pollitt, Christopher (1990) *Managerialism and the Public Services: The Anglo-American Experience* (Oxford: Basil Blackwell).
Pollitt, Christopher (2003) 'the essential public manager', mcgraw – hill education(uk).
Redclift, M. (1987). Sustainable Development: Exploring the Contradictions. London: Methuen.
Reed, D. (1996). Structural Adjustment, the Environment, and Sustainable Development. London:Earthscan.
Simonis, U.E. (1990). Beyond Growth: Elements of Sustainable Development. Berlin: Sigma.
Stokke, Olav (1991). "Sustainable Development: A Multi-Faceted Challenge." European Journal of Development Research, 3 (1): 8–31.
UNDP (United Nations Development Programme) (1995) Human Development Report 1995. New York: Oxford University Press.
UNDP (United Nations Development Programme) (1996) Human Development Report 1996. New York: Oxford University Press.
UNDP (United Nations Development Programme) (1999) Human Development Report 1999. New York: Oxford University Press.
World Bank (2000a) World Development Report 1999/2000. New York: Oxford University Press.

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-10]

[DOI: 10.52547/qjal.9.31.118]